



## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه  
فارغ از غصّه هر سود و زیانیم همه

این معلّم که خرد بود بشد ما طفلان  
یکدگر را ز جنون تخته‌زنانیم<sup>(۱)</sup> همه

پابره‌نه خرد از مجلس ما دوش گریخت  
چونکه بیرون ز حدِ عقل و گمانیم همه

میرِ مجلس تویی و ما همه در تیرِ<sup>(۲)</sup> توایم  
بندِ<sup>(۳)</sup> آن غمزه<sup>(۴)</sup> و آن تیر و کمانیم همه

زهره در مجلسِ مَهْمَان به می از کار ببرد  
ورنه کژرو ز چه رو چون سرطانیم (۵) همه؟

چشمِ آن طُرفهٔ (۶) بغداد ز ما عقل ربود  
تا ندانیم که اندر همدانیم همه

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم  
همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه

همچو غواصِ پیِ گوهرِ بی‌نام و نشان  
غرقِ آن قُلُومِ (۷) بی‌نام و نشانیم همه

وقتِ عشرت (۸) طرب‌انگیزتر از جامِ می‌ایم  
در صفِ رزمِ چو شمشیر و سِنانیم (۹) همه

نزدِ عشاقِ بهاریم پُر از باغ و چمن  
پیشِ هر منکرِ افسرده خزانیم همه

می‌جهد شعلهٔ دیگر ز زبانهٔ دلِ من  
تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه

ساقیا باده بیاور که برآنیم همه  
که بهجز عشقِ تو از خویش برانیم همه

- (۱) **تخته زدن:** پنبه زدن، بیرون کردن پنبه از تخم، حلاجی کردن پنبه، باز کردن گرهٔ پنبه
- (۲) **تیر:** تیره، طایفه، تیر
- (۳) **بند:** بسته، اسیر
- (۴) **غمزه:** اشاراتِ معشوق
- (۵) **سرطان:** برج سرطان که شبیه خرچنگ تصوّر شده است.
- (۶) **طُرفه:** شگفت، زیبا
- (۷) **قُلْزُم:** دریا
- (۸) **عشرت:** کامرانی، شادی
- (۹) **سِنان:** سرنیزه
-

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه  
فارغ از غصّه هر سود و زیانیم همه

این معلّم که خرد بود بشد ما طفلان  
یکدگر را ز جنون تخته‌زنانیم همه

پا برهنه خرد از مجلسِ ما دوش گریخت  
چونکه بیرون ز حدِ عقل و گمانیم همه

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

شب که جهان است پر از لولیان<sup>(۱۰)</sup>  
زُهره زند پرده شنگولیان<sup>(۱۱)</sup>

ببند مریخ که بزم است و عیش  
خنجر و شمشیر کند در میان

(۱۰) لولیان: جمع لولی، کولی، سرودخوانِ کوچه

(۱۱) شنگولیان: جمع شنگولی، شاداب، شوخ

---

**مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴**

علتی بتر ز پندارِ کمال  
نیست اندر جانِ تو ای نودلال<sup>(۱۲)</sup>

(۱۲) نودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

---

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگ جو هست سِرگین ای فَتیٰ (۱۳)  
گرچہ جو صافی نماید مر تو را

(۱۳) فَتیٰ: جوان، جوانمرد

---

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حَدید (۱۴)  
ای بسی بسته به بندِ ناپدید

(۱۴) حَدید: آهن

---

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درونِ سینه شرح دادہایم  
شرح اندر سینهات بنہادہایم

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملایک، گوی: لا عِلْمَ لَنَا  
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

«مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.  
تا «جز آنچه به ما آموختی.» دستِ تو را بگیرد.

## قرآن کریم، سورۀ بقره (۲)، آیه ۳۲

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۚ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما  
آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دم او جان دهدت روز نَفَخْتُ (۱۵) بپذیر  
کار او کُنْ فیکُونست، نه موقوفِ علل

(۱۵) نَفَخْتُ: دمیدم

---



## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

پیشِ چوگانهای حکمِ کُنْ فَکَانَ  
می‌دویم اندر مکان و لامکان

## قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است  
که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود.»

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چه چگونه بُدِ عدمِ را؟ چه نشانِ نهیِ قَدَمِ (۱۶) را؟  
نگرِ اوّلینِ قَدَمِ را که تو بس نگو نهادی

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من  
هیچ مباش یک نَفَسِ غایب از این کنارِ من

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی‌قول و گفت‌وگوی او  
خو بدزد دل نهان از خوی او

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها  
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

گرگ درنده‌ست نفسِ بد، یقین  
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرینِ خویش مَفْزَا در صِفَت  
کَانَ فِرَاقِ آرد یقین در عاقبت

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کنی مر غیر را حَبْر<sup>(۱۷)</sup> و سَنی<sup>(۱۸)</sup>  
خویش را بدخُو و خالی می‌کنی

(۱۷) حَبْر: دانشمند، دانا

(۱۸) سَنی: رفیع، بلند مرتبه

---

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

مردۀ خود را رها کرده‌ست او  
مردۀ بیگانه را جوید رفو

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده آ، بر دیگران، نوحه‌گری  
مدتی بنشین و، بر خود می‌گری

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۵

در گوی<sup>۱۹</sup> و، در چہی ای قَلتَبان<sup>(۲۰)</sup>  
دست وادار از سِبَالِ<sup>(۲۱)</sup> دیگران

چون به بُستانی رسی زیبا و خوش  
بعد از آن دامانِ خَلقان گیر و گش

# ای مُقیمِ حبسِ چار و پنج و شش نغزجایی، دیگران را هم بگش

(۱۹) گو: گودال

(۲۰) قَلْتَبَان: بی‌حمیت، بی‌غیرت

(۲۱) سِبَال: سیل

---

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز  
با چنین استارهای دیوسوز

هر یکی در دفعِ دیوِ بدگُمان  
هست نفت‌اندازِ (۲۲) قلعهٔ آسمان

(۲۲) نفت‌اندازنده: کسی که آتش می‌بارد.

---

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه  
فارغ از غصّه هر سود و زیانیم همه

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

یا رب، مرا پیش از اجل فارغ کن از علم و عمل  
خاصه ز علم منطقی در جمله افواه (۲۳) آمده

(۲۳) افواه: دهانها

-----

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

عقلِ کُلِّ را گفت: مازاعِ البَصَرِ  
عقلِ جزوی می‌کند هر سو نظر

## قرآن کریم، سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۷

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ.»

«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۲۰

اگر شد سود و سرمایه چه غمگینی چو من هستم؟  
برآور سر ز جوید (۲۴) من که لاتأسوا (۲۵) نمودستم

اگر فانی شود عالم ز دریایی بود شبنم  
گر افتاده‌ست او از خود، نیفتاده‌ست از دستم

جهان ماهی، عدم دریا، درون ماهی این غوغا  
کنم صیدش اگر گم شد که من صیّارِ بی‌شستم (۲۶)

## قرآن کریم، سورهٔ حدید (۵۷)، آیهٔ ۲۳

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...»  
«تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید  
و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید...»

(۲۴) جود: بخشش

(۲۵) لاتأسوا: اندوهگین نباشید

(۲۶) شست: قلاب ماهیگیری

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

کافیّم، بدّهم تو را من جمله خیر  
بی‌سبب، بی‌واسطهٔ یاری غیر



کافیَم بی‌نان تو را سیری دهم  
بی‌سپاه و لشکرت میری دهم

بی‌بهارت نرگس و نسرین دهم  
بی‌کتاب و اوستا تلقین دهم

کافیَم بی داروت درمان کنم  
گور را و چاه را میدان کنم

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس هماره رویِ معشوقه نگر  
این به دستِ توست، بشنو ای پدر

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

خفته از احوالِ دنیا روز و شب  
چون قلم در پنجه تقلیب<sup>(۲۷)</sup> رب

(۲۷) تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

---

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

ننگرم کس را و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و، تو مَنظَرَم

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

این معلّم که خِرَد بود بشد ما طفلان  
یکدگر را ز جنون تخته‌زنانیم همه

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷

عقل را با عقلِ یاری یار کن  
اَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَخْوَانٍ وَ كَارِ كُن

## قرآن کریم، سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۸

«...وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ...»

«...و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است...»

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۶

آتَشِ عَشْقِ زَنٍ دَرِ اَیْنِ پَنبِه  
هَمْچُو حَلَّاجٍ وَ هَمْچُو اَهْلِ صِفَا

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

پابره‌نه خِرَد از مجلسِ ما دوش گریخت  
چونکہ بیرون ز حدِ عقل و گمانیم همه

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۸

عقلِ عقلت مغز و، عقلِ پوست پوست  
معدۀ حیوان همیشه پوست‌جوست

مغزجوی، از پوست دارد صد ملال  
مغز، نغزان (۲۸) را حلال آمد حلال

چونکہ قشرِ عقل صد بُرہان دهد  
عقلِ کُل کی گام بی‌ایقان (۲۹) نهد؟

عقل، دفترها کند یکسر سیاه  
عقلِ عقل، آفاق دارد پُر ز ماه

(۲۸) نغزان: نغزها، نغز به معنی خوب و نیکو است  
(۲۹) ایقان: یقین کردن، باور کردن، بی‌گمان دانستن

---

**مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم**

میرِ مجلس تویی و ما همه در تیرِ توایم  
بندِ آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه

**مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۸۳۶**

چونکه غم بینی، تو استغفار (۳۰) کن  
غم به امرِ خالق آمد، کار کن

(۳۰) استغفار: طلب مغفرت کردن، عذرخواهی

---

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

گر بپرانیم تیر، آن نی ز ماست  
ما کمان و تیراندازش خداست

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمانخانه این تن ای جوان  
هر صباحی ضیف<sup>(۳۱)</sup> نو آید دوان

هین مگو کین ماند اندر گردنم  
که هم اکنون باز پرد در عدم

هر چه آید از جهان غیب و ش  
در دلت ضیفست، او را دار خوش

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

زهره در مجلسِ مَهمان به می از کار ببرد  
ورنه کژرو ز چه رو چون سرطانیم همه؟

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۲

جمله مهمانند در عالم ولیک  
کم کسی داند که او مهمانِ کیست

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

چشمِ آن طُرفهٔ بغداد ز ما عقل ربود  
تا ندانیم که اندر همدانیم همه

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۴

مؤمنان در حشر گویند: ای مَلَك  
نی که دوزخ بود راهِ مَشْتَرَك؟

مؤمن و کافر بر او یابد گذار  
ما ندیدیم اندرین ره، دود و نار (۳۲)

نک بهشت و بارگاهِ ایمنی  
پس کجا بود آن گذرگاهِ دَنی (۳۳)؟

پس مَلَك گوید که آن رَوْضَه (۳۴) خُضِر (۳۵)  
که فلان جا دیده‌اید اندر گذر

دوزخ آن بود و، سیاستگاهِ سخت  
بر شما شد باغ و بُستان و درخت



(۳۲) نار: آتش

(۳۳) دَنی: پست، ناکس، حقیر

(۳۴) رَوْضَه: باغ، بهشت

(۳۵) خُضْر: سبز

---

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱۱

مصطفی فرمود: گر گویم به راست  
شرح آن دشمن که در جانِ شماست

زهرهای پُردلان (۳۶) هم بَرَدَرَد  
نه رود ره، نه غمِ کاری خُورَد

(۳۶) پُردل: شجاع، دلیر، دلاور، باجرت

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۶۲

هم به بغداد رسی، روی خلیفه بینی  
گر گُنی عزمِ سفر، در همدان نستیزی

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۲

هر نفسی بگویم: عقلِ تو کو؟ چه شد تو را؟  
عقل نماند بنده را در غم و امتحانِ تو

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم  
همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۹

چون الف چیزی ندارم، ای کریم  
جز دلی دلتنگتر از چشمِ میم

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

خود ندارم هیچ، به سازد مرا  
که ز وَهْمِ دارم است این صد عَنَا (۳۷)

(۳۷) عَنَا: رنج

---

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

همچو غَوَاصِ پِیِ گوهرِ بی‌نام و نشان  
غرقِ آن قُلُومِ بی‌نام و نشانیم همه

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قَدَم (۳۸) را؟  
نگر اوّلین قَدَم را که تو بس نکو نهادی

(۳۸) قَدَم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

---

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

نزدِ عشّاقِ بهاریم پُر از باغ و چمن  
پیشِ هر منکرِ افسرده خزانیم همه

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

هر جا که بینی شاهی (۳۹)، چون آینه پیشش نشین  
هر جا که بینی ناخوشی، آینه درکش در نَمَد (۴۰)

(۳۹) شاهد: زیبارو

(۴۰) آئینه در نمد کشیدن: منظور روی تافتن و چشم بر هم نهادن است.

---

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۷

بو نگدار و بپرهیز از زُکام  
تن بپوش از باد و بُودِ سردِ عام

تا نینداید (۴۱) مَشامت را ز اثر  
ای هواشان از زمستان سردتر

(۴۱) نینداید: از مصدر انداییدن به معنی کاهگل گرفتن بام و دیوار. در اینجا مجازاً به معنی حجاب دل است.

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۲

چون بجهد خنده ز من، خنده نهان دارم از او  
روی تَرُش سازم از او، بانگ و فغان آرم از او

با تَرُشان لاغ (۴۲) کنی، خنده زنی، جنگ شود  
خنده نهان کردم من، اشک همی بارم از او

(۴۲) لاغ: شوخی

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶

خواهی که ز معده و لبِ هر خام گریزی  
پرگوهر و روتلخ (۴۳) همی باش چو دریا

(۴۳) روتلخ: اخمو

---

## مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

می‌جهد شعلۀ دیگر ز زبانهٔ دلِ من  
تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۸

غیر نطق و غیر ایماء (۴۴) و سِجِل (۴۵)  
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

(۴۴) ایماء: اشاره کردن

(۴۵) سِجِل: در اینجا به معنی مطلق نوشته

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

پارهدُوزی می‌کُنی اندر دکان  
زیرِ این دگانِ تو، مدفون دو کان

هست این دگان کرایبی، زود باش  
تیشه بستان و تگش (۴۶) را می‌تراش

(۴۶) تک: ته، قعر، عمق

-----

**مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم**

ساقیا باده بیاور که برآنیم همه  
که بهجز عشق تو از خویش برانیم همه

**مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷**

گفت: رو، هر که غم دین برگزید  
باقی غمها خدا از وی بُرید



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۵

بجز از عشقِ مجرد (۴۷) به هر آن نقش که رفتم  
بنیاززید خوشی‌هاش، به تلخیِ ندامت

(۴۷) مجرد: یکتا، تنها

---

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیرِ خدا را خواستن  
ظنِّ افزونیست و، کُلِّی کاستن

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

بنده را کی زهره باشد کز فُصول (۴۸)  
امتحانِ حق کند ای گیجِ گُل؟

آن، خدا را می‌رسد کو امتحان  
پیش آرد هر دمی با بندگان

تا به ما، ما را نماید آشکار  
که چه داریم از عقیده در سیرار (۴۹)

(۴۸) فُضُول: فضولی و گستاخی

(۴۹) سِیرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۷

ای ندانسته تو شرّ و خیر را  
امتحان خود را کن، آنکه غیر را

امتحانِ خود چو کردی ای فلان  
فارغ آیی ز امتحانِ دیگران

چون بدانستی که شِکْرْدَانَه‌ای  
پس بدانِ کَاهِلِ شِکْرْخَانَه‌ای

پس بدان، بی‌امتحانی، که اِله  
شِکْرِی نَفْرُسْتَدَت نَاجَايْگَآه

این بدان، بی‌امتحان، از عِلْمِ شاه  
چون سَرِی، نَفْرُسْتَدَت در پَایْگَآه

هیچ عاقل افکند دُرِّ ثَمین (۵۰)  
در میانِ مُسْتَرَا حِیْ پُر چَمین (۵۱)؟

ز آنکه گندم را حکیمِ آگهی  
هیچ نَفْرُسْتَدَت به انبَارِ گَهِی

(۵۰) ثَمین: قیمتی، گرانبها

(۵۱) چَمین: کثافت، مدفوع، پیشاب

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۴

وسوسهٔ این امتحان، چون آمدت  
بختِ بدِ دانِ کآمد و گردنِ زدت

چون چنین وسواس دیدی، زود زود  
با خدا گرد و، درآ اندر سجود

سجده‌گه را تر کن از اشک روان  
کای خدا تو وارِهانم زین گمان

آن زمان کت امتحان مطلوب شد  
مسجدِ دینِ تو، پُر خَرُوب (۵۲) شد

(۵۲) خَرُوب: گیاه خَرُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در  
هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند

---

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۸

قِصَّةُ مَسْجِدِ اَقْصَىٰ وَ خَرُوبٍ وَ عِزْمِ  
كَرْدَنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
پیش از سلیمان علیه السلام، بر بنای  
آن مسجد

چون درآمد عزمِ داودی به تنگ  
که بسازد مسجدِ اقصیٰ به سنگ

وحی کردش حق که ترک این بخوان  
که ز دستت برنیاید این مکان

نیست در تقدیرِ ما آنکه تو این  
مسجدِ اقصیٰ برآری ای گزین

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۲۵

هرکه باشد قُوتِ او نور جلال  
چون نزاید از لبش سِحْرِ حلال (۵۳)؟

هرکه چون زنبور، وَحیِ اَسْتَشِ نَفَل (۵۴)  
چون نباشد خانۀ او پُر عسل؟

(۵۳) سِحْرِ حلال: کلامِ جَدَّاب و هنرمندانه آوردن  
(۵۴) نَفَل: غنیمت، در اینجا به معنی عطیۀ و دهش است.

-----

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۵

در دلِ سالک اگر هست آن رُموز  
رمزدانی نیست سالک را هنوز

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۱

گفت: جُرمم چیست ای دانایِ راز  
که مرا گویی که مسجد را مساز؟

گفت: بی‌جُرمی، تو خون‌ها کرده‌ای  
خونِ مظلومان به گردن بُرده‌ای

که ز آوازِ تو خلقی بی‌شمار  
جان بدادند و شدند آن را شکار

خون بسی رفته‌ست بر آوازِ تو  
بر صدایِ خوبِ جان‌پردازِ (۵۵) تو

گفت: مغلوبِ تو بودم، مستِ تو  
دستِ من بر بسته بود از دستِ تو

نه که هر مغلوب شاه مرحوم (۵۶) بود؟  
نه که الْمَغْلُوبُ كَالْمَعْدُومِ بود؟

مگر نه اینست که هر که مقهور شاه حقیقت شود  
مورد رحمت قرار می‌گیرد؟ و مگر نه اینست که هر که  
مغلوب شود گویی معدوم شده است؟

(۵۵) جان پرداز: جانستان، جان بخش

(۵۶) مرحوم: کسی که مورد رحمت و شفقت قرار گیرد.

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۵

گر شدم در راهِ حُرمت، راهزن  
آمدم ای مَه به شمشیر و کفن

جز به دستِ خود مَبْرَمِ پا و سر  
که ازین دستم، نه از دستِ دگر



از جدایی باز می‌رانی سُخُن  
هر چه خواهی کن، ولیکن این مکن

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

از پدر آموز، کادم در گناه  
خوش فرود آمد به سوی پایگاه

الْأَسْرَارِ رَاحُونَ بَدِيدِ أَنْ عَالِمُ  
بَرِّ دُو پَا اِسْتَادِ اسْتِغْفَارِ رَا

«همینکه آدم، حضرت حق را که دانای به اسرار غیب  
است مشاهده کرد، روی دو پا ایستاد و طلب آمرزش کرد.»

بِرِ سِرِّ خَاكِسْتَرِ اَنْدُه نَشِسْت  
از بهانه شاخ تا شاخی نَجَسْت

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و بس  
چونکه جانداران (۵۷) بدید او پیش و پس

«حضرت آدم (ع) فقط گفت: «پروردگارا همانا ما بر خود ستم کردیم.» زیرا او در پیش و پس خود فرشتگان مراقب را مشاهده کرد.»

## قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیآوری از زیان دیدگان خواهیم بود.»

(۵۷) جاندار: سلاح دار، محافظ، نگهبان

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۹

از پدر آموز ای روشن جبین (۵۸)  
رَبَّنَا كَفْتُ وَ، ظَلَمْنَا پيش از اين

نه بهانه کرد و، نه تزویر ساخت  
نه لَوایِ مکر و حیلَت بر فراخت

(۵۸) جبین: پیشانی

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۷

آنکه فرزندانِ خاصِ آدمند  
نَفْحَةٌ إِنْآ ظَلَمْنَا می‌دمند

زیرا آنان که فرزندانِ خاصِ آدمند می‌گویند که ما بر خود ستم کردیم.

حاجتِ خود عرضه کن، حجتِ مگو  
همچو ابلیسِ لعینِ سخت‌رُو (۵۹)

سخت‌رویی، گر ورا شد عیب‌پوش  
در ستیز و سخت‌رویی رو بکوش

(۵۹) سخت‌رُو: بی‌شرم، گستاخ، پُرو

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۷

گفت: این مغلوب، معدومی‌ست کو  
جز به نسبت نیست معدوم، اَيَّقِنُوا (۶۰)

حضرت حق به داوود (ع) جواب فرمود: درست است که تو  
مغلوب و مقهور من بودی، اما هر مغلوبی، معدومِ مطلق  
نیست. «یقین پیدا کنید.»

## قرآن کریم، سورہ حجر (۱۵)، آیہ ۹۹

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»

«و پروردگارت را پرستش کن، تا یقین (مرگ) تو  
را در رسد.»

(۶۰) ایقنوا: یقین پیدا کنید.

-----

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۸

چون رفیقی وسوسهٔ بدخواه را  
کی بدانی ثمَّ وَجْهُ اللَّهِ را؟

ای کسی که چشم دلت از موهای زائد هوی و هوس پاک  
نشده است، چون همراهِ وسوسه‌های شیطانِ بدخواه  
هستی، کی بدین حقیقت واقف خواهی شد که آدمی به هر  
جا روی آورد، ذاتِ حضرتِ حق در آن جا متجلی است؟

## قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۱۱۵

«فَإَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...»

«پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست...»

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۹

هر که را باشد ز سینه فتحِ باب (۶۱)  
او ز هر شهری، ببیند آفتاب

حق پدید است از میانِ دیگران  
همچو ماه، اندر میانِ اختران (۶۲)

(۶۱) فتح باب: گشودن در

(۶۲) اختران: ستارگان

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۸

این چنین معدوم کو از خویش رفت  
بهترینِ هستها افتاد و زفت

او به نسبت با صفاتِ حق فناست  
در حقیقت در فنا او را بقاست

جملهٔ ارواح در تدبیرِ اوست  
جملهٔ اشباح (۶۳) هم در تیرِ اوست

آنکه او مغلوبِ اندر لطفِ ماست  
نیست مُضْطَرَّ، بلکه مُخْتَارِ وَلَاست (۶۴)

کسی که عشق الهی را انتخاب کند با فنا کردنِ «من  
ذهنی» یا وجودِ مجازی خود «تعظیم خدا» را درک می کند  
و از آن بهره‌مند می گردد.

(۶۳) اشباح: جمع شَبَحَ به معنی تن، کالبد، سیاهی‌ای که از دور به نظر  
آید. در اینجا منظور مرتبهٔ جسم و جسمانیت است.

(۶۴) وَلَا: ولاء، دوستی، محبت، نزدیکی

---



## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیم (۶۵) خدا افراشتن؟  
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

چیست توحیدِ خدا آموختن؟  
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

گر همی خواهی که بفروزی چو روز  
هستی همچون شبِ خود را بسوز

(۶۵) تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۲

مُنْتَهای اختیار آن است خُود  
که اختیارش گردد اینجا مُفْتَقَد (۶۶)

اختیاری را نبودی چاشنی (۶۷)  
گر نگشتی آخِر او محو از منی

در جهان گر لقمه و گر شربت است  
لذَّتِ او فرعِ محوِ لذَّتِ است

گرچه از لذَّات، بی‌تأثیر شد  
لذَّتِی بود او و لذَّتِ گیر (۶۸) شد

(۶۶) مُفْتَقَدٌ: گم کرده شده

(۶۷) چاشنی: مقداری اندک از خوراک که برای مزه کردن بچشند، در اینجا به معنی لذت و حلاوت است.

(۶۸) لذت‌گیر: گیرنده لذت و خوشی، جذب کننده لذت و خوشی.

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۸۲

گفت: میری، مرا حق داده است  
سروری و امرِ مطلق داده است

کین قرانِ احمد است و دورِ او  
هین بگیریید امرِ او را اتقوا

قوم گفتندش که: ما هم زان قضا  
حاکمیم و داد امیری‌مان خدا

---

## مجموع لغات:

- (۱) **تخته زدن:** پنبه زدن، بیرون کردن پنبه از تخم، حلاجی کردن پنبه، باز کردن گره پنبه
- (۲) **تیر:** تیره، طایفه، تیر
- (۳) **بند:** بسته، اسیر
- (۴) **غمزه:** اشاراتِ معشوق
- (۵) **سرطان:** برج سرطان که شبیه خرچنگ تصور شده است.
- (۶) **طُرفه:** شگفت، زیبا
- (۷) **قُلُزُم:** دریا
- (۸) **عشرت:** کامرانی، شادی
- (۹) **سِنان:** سرنیزه
- (۱۰) **لولیان:** جمعِ لولی، کولی، سرودخوانِ کوچه
- (۱۱) **شنگولیان:** جمعِ شنگولی، شاداب، شوخ
- (۱۲) **ذُودَلال:** صاحبِ ناز و کرشمه
- (۱۳) **فتی:** جوان، جوانمرد
- (۱۴) **حَدید:** آهن
- (۱۵) **نَفْحَتُ:** دمیدم

- (۱۶) قَدَم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)
- (۱۷) حَبْر: دانشمند، دانا
- (۱۸) سَنَى: رفیع، بلند مرتبه
- (۱۹) گَو: گودال
- (۲۰) قَلْتَبَان: بی‌حمیت، بی‌غیرت
- (۲۱) سِبَال: سبیل
- (۲۲) نَفْتِ اِنْدَا زَنْدَه: کسی که آتش می‌بارد.
- (۲۳) اَفْوَاه: دهان‌ها
- (۲۴) جود: بخشش
- (۲۵) لَا تَأْسُوا: اندوهگین نباشید
- (۲۶) شَسْت: قَلَابِ ماهیگیری
- (۲۷) تَقْلِب: برگردانیدن، وارزگونه کردن
- (۲۸) نَغْزَان: نغزها، نغز به معنی خوب و نیکو است
- (۲۹) اِیْقَان: یقین کردن، باور کردن، بی‌گمان دانستن
- (۳۰) اسْتِغْفَار: طلب مغفرت کردن، عذرخواهی
- (۳۱) ضَیْف: مهمان
- (۳۲) نَار: آتش
- (۳۳) دَنَى: پست، ناکس، حقیر
- (۳۴) رَوْضَه: باغ، بهشت
- (۳۵) خُضْر: سبز

- (۳۶) پُرْدَل: شجاع، دلیر، دلاور، باجرت
- (۳۷) عَنَا: رنج
- (۳۸) قِدَم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)
- (۳۹) شَاهِد: زیبارو
- (۴۰) آئینه در نمد کشیدن: منظور روی تافتن و چشم بر هم نهادن است.
- (۴۱) نینداید: از مصدر انداییدن به معنی کاهگل گرفتن بام و دیوار. در اینجا مجازاً به معنی حجاب دل است.
- (۴۲) لَاع: شوخی
- (۴۳) روتلخ: اخمو
- (۴۴) ایماء: اشاره کردن
- (۴۵) سِجِل: در اینجا به معنی مطلق نوشته
- (۴۶) تَك: ته، قعر، عمق
- (۴۷) مَجْرَد: یکتا، تنها
- (۴۸) فُضُول: فضولی و گستاخی
- (۴۹) سِرَار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان
- (۵۰) ثَمین: قیمتی، گرانبها
- (۵۱) چَمین: کثافت، مدفوع، پیشاب
- (۵۲) خَرُوب: گیاه خرنوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

- (۵۳) **سِحْرٍ حَلَالٍ**: کلامِ جَدَّاب و هنرمندانه آوردن
- (۵۴) **نَفْلٌ**: غنیمت، در اینجا به معنی عطیّه و دهش است.
- (۵۵) **جان پرداز**: جانستان، جان بخش
- (۵۶) **مرحوم**: کسی که مورد رحمت و شفقت قرار گیرد.
- (۵۷) **جاندار**: سلاح دار، محافظ، نگهبان
- (۵۸) **جَبین**: پیشانی
- (۵۹) **سخت رُو**: بی شرم، گستاخ، پُرو
- (۶۰) **أَيَّقِنُوا**: یقین پیدا کنید.
- (۶۱) **فتح باب**: گشودن در
- (۶۲) **أَخْتَرَان**: ستارگان
- (۶۳) **أَشْبَاح**: جمعِ شَبَح به معنی تن، کالبد، سیاه‌های که از دور به نظر آید. در اینجا منظور مرتبهٔ جسم و جسمانیت است.
- (۶۴) **وَلَا**: ولاء، دوستی، محبّت، نزدیکی
- (۶۵) **تعظیم**: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن
- (۶۶) **مُفْتَقِدٌ**: گم کرده شده
- (۶۷) **چاشنی**: مقداری اندک از خوراک که برای مزّه کردن بچشند، در اینجا به معنی لذّت و حلاوت است.
- (۶۸) **لذّت گیر**: گیرندهٔ لذّت و خوشی، جذب کنندهٔ لذّت و خوشی.